جلسه 227

یکشنبه 15/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در وجوب تعلم احکام بود در واجب مشروط. که مرحوم آخوند فرمود علی القاعده اگر ما تعلم نکنیم حکم را در واجب مشروط به نحوی که بعد از تحقق شرط عاجز باشیم از امتثال، مثل اینکه قبل از دخول وقت نماز اگر تعلم نکنیم احکام نماز را، بعد از دخول وقت عاجز خواهیم بود از نماز صحیح، علی القاعده چون تعلم مقدمه مفوته هست، مقدمات مفوته واجب مشروط لازم التحصیل نیستند. چون قبل از تحقق شرط واجب مشروط وجوبش فعلی نیست پس تحصیل مقدمات مفوته آن لازم نیست. حال قبل از وقت آب بخواهد حفظ بکند برای وضوء در داخل وقت، که گفتیم لازم نیست، یا بخواهد تعلم حکم بکند تا قادر بشود بر وضوء و نماز در داخل وقت.

آقای خوئی ره فرموده: تارة تعلم مقدمه وجودیه احراز الامتثال هست، و تارة مقدمه وجودیه خود امتثال است.

در جائی که مقدمه احراز امتثال است، یعنی من اگر تعلم هم نکنم احکام نماز را مثلا، می توانم نماز صحیح بخوانم، ولکن نمی توانم احراز کنم که نماز صحیح کدامیک از این نمازها هست. مثلا باید یاد بگیرم که من وظیفه ام نماز قصر است یا نماز تمام. و در داخل وقت قادر نیستم بر جمع بین نماز قصر و تمام. لو فرض، چون گاهی دائره احتیاط آنقدر زیاد می شود که انسان مجبور است برای احتیاط ده ها نماز بخواند. چون فقط مشکل قصر و تمام که نیست. نمی داند که قنوت جزء نماز است یا مبطل نماز مثلا، باید یک نماز بخواند با قنوت چون شاید جزء باشد، یک نماز بخواند بی قنوت چون شاید قنوت مانع و مبطل باشد. شما اگر تمام این مطالب را در نظر بگیرید، چه بسا برای عمل به احتیاط در یک روز ده ها نماز بابد بخوانید تا احراز کنید که نماز صحیح را تحویل مولا داده اید. یا مثلا اگر شما قرائت را در نماز تعلم نکنید، نمی دانید که باید بگوئید ملک یوم الدین یا مالک یوم الدین، گاهی مجبورید دو بار نماز بخوانید، چون اگر یک قرائتی غلط باشد معنایش عوض می شود و موجب بطلان نماز می شود. مگر چقدر وقت هست. حدود یک ساعت وقت نماز صبح است. من نمی توانم ده ها نماز صبح احتیاطا بخوانم. پس اگر قبل از اذان صبح تعلم نکنم که نماز صبح صحیح کدام است، بعد از دخول وقت نمی توانم احتیاط کامل بکنم و تمام اطراف احتمال را انجام بدهم. اینجا تعلم می شود مقدمه احراز امتثال. اگر قبل الوقت تعلم نکنم بعد الوقت دیگر متمکن از موافقت قطعیه واجب نیستم.

در اینجا آقای خوئی ره فرموده بلااشکال تعلم واجب است. چرا؟ چون برفرض شما تعلیم نکردید. اذان که شد قادر هستید بر نماز صحیح. قادر بر احراز امتثال و موافقت قطعیه نیستید، والا نماز صبح صحیح یکی از این ده نماز است، و یکی از این ده نماز که واجب است واقعا مقدور شما هست. اما شما تا ده نماز نخوانید علم پیدا نمی کنید که نماز صحیح خوانده اید. پس شما اگر تعلم هم نکنید اذان که گفتند قادرید بر اتیان نماز صحیح، ولذا تکلیف به نماز در حق شا فعلی است بعد از دخول وقت. احراز امتثال واجب عقلی است، مقدمه احراز امتثال تعلم قبل از وقت است. در حکم عقل که فرقی نمی کند. عقل می گوید تو که می دانی بعد از دخول وقت تکلیف شرعی به تو متوجه خواهد شد. الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. مقدمه احراز امتثال به این است که قبل از وقت بروی و تعلم بکنی احکام نماز را. برای عقل فرق نمی کند این مقدمه احراز امتثال قبل از وقت باشد یا بعد از وقت. هنگامی که شما می دانید که بعد از دخول وقت تکلیف شرعی علی أیّ حال متوجه شما هست شئت أو ابیت، عقل از همین الان می گوید باید احراز کنی امتثال آن تکلیف شرعی مسلّم را که مسلّم به شما متوجه خواهد شد.

ولذا ما مثال می زدیم می گفتیم طبق این بیان مرحوم آقای خوئی که بیان درستی هم هست، اگر صد تا مایع هست می دانم یکی از اینها آب است، شماره آب در یک کاغذی نوشته شده است. اگر الان قبل از دخول وقت بروم این کاغذ را پیدا کنم مثلا بروم این کاغذ را از زید بگیرم، می فهمم که مایع شماه پنجاهم آب است ومشکلی ندارم. اما اگر این کاغذ را پیدا نکنم، بعد از دخول وقت صد مایع است من با هر کدام از اینها بخواهم وضوء بگیریم می شود صد بار وضوء، وقت می گذرد. عقل می گوید همین الان قبل از دخول وقت برو و آن کاغذ را که شماره آب روی او نوشته شده پیدا کن. می گویم حالش نیست از اینجا بروم خانه زید و کاغذ را از او بگیرم؟ آقای خوئی می گوید اگر حالش نیست پس کل این صد مایع را بریز زمین قبل از وقت تا بشوی عاجز از امتثال. عاجز از وضوء. اما تا مادامی که عاجز از وضوء نیستی فقط عاجز از احراز وضوء با آب هستی مگر اینکه قبل از وقت بروی و مقدمه احراز امتثال را تحصیل کنی، عقل به تو می گوید واجب است تحصیل این مقدمه احراز الامتثال. و این مطلب درستی هست.

پس اینکه شاید عبارت بحوث ایهام داشته باشد که چه فرق می کند مقدمه مفوته واجب شرعی یا مقدمه مفوته واجب عقلی، این هم مقدمه مفوته است. احراز امتثال واجب عقلی است، مقدمه مفوته اش تعلم است. آقای صدر گفته خب این هم مقدمه مفوته واجب است منتهی واجب عقلی.

ما نمی دانیم آقای صدر چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید مقدمه مفوته واجب عقلی قبل از دخول وقت لازم التحصیل نیست، این را می خواهد بگوید؟ خب این خلاف وجدان عقلی است. بعد از اینکه من می دانم اذان را بگویند تکلیف دارم به نماز صحیح قطعا و عاجز نیستم از امتثال نماز صحیح، عقل می گوید از همین الان که وقت نشده کاری کن که احراز کنی امتثال این تکلیف مستقبل را. برای عقل که فرق نمی کند. ولذا علم اجمالی در تدریجیات منجز است. چرا؟ برای اینکه عقل می گوید تو می دانی یا الان بر تو واجب است اکرام عمرو، یا إن جاء زید فیجب اکرامه و می دانی فردا زید خواهد آمد. چون من علم اجمالی دارم یا مولا به من گفت اکرم عمرا، یا گفت إن جاءک زید فأکرمه و من می دانم زید فردا خواهد آمد. خب علم اجمالی می شود در تدریجیات دیگر. یعنی من علم دارم یا الان وجوب اکرام عمرو دارم، یا فردا بعد از مجیء زید وجوب اکرام زید دارم. درست است که وجوب اکرام زید مشروط است به مجیئش و آن هم قبل از فردا نخواهد آمد، اما برای عقل که فرق نمی کند، می گوید علم به تکلیف شرعی داری إما فی الحال أو فی المستقبل، پس باید آن را موافقت قطعیه بکنی. ولذا خود این بزرگان مثل مرحوم آقای صدر می گویند علم اجمالی در تدریجیات منجز است. چون برای عقل فرق نمی کند، می گوید من از تو احراز امتثال می خواهم چه نسبت به تکلیف فعلی و چه نسبت به تکلیف استقبالی. این فرق می کند با آن چیزی که آقای صدر وآقای خوئی گفته اند که می توانی شما قبل از وقت کاری بکنی که عاجز بشوی از امتثال در وقت. آنجا قدرت در وقت شرط تکلیف شرعی است. می توانی الان کاری کنی که دیگر در داخل وقت عاجز بشوی از امتثال تکلیف شرعی و تکلیف شرعی متوجه شما نشود. این یک بحث دیگر است که آقایان گفته اند عیبی ندارد ولو ما اشکال کردیم. اما در اینجا می دانی تکلیف شرعی متوجه تو خواهد شد چون عاجز از امتثال نیستی. فقط الان باید مقدمه ای را تحصیل کنی که احراز بکنی امتثال آن تکلیف شرعی استقبالی را. خب اینجا عقل می گوید باید بروی احراز کنی.

سؤال وجواب: فرق است بین اینکه شما قادر بر امتثال نباشی یا قادر بر احراز امتثال نباشی. مثال بزنم: شما علم اجمالی دارید که همین الان یا واجب است در این اتاق باشید یا واجب است در آن اتاق مجاور باشید. آقایان می گویند احراز امتثال ممکن نیست. برای اینکه شما که نمی توانید در آن واحد در دو جا بمانید. اما قدرت بر واجب دارید، چرا؟ برای اینکه اگر واجب این است که إجلس فی هذه الغرفة قدرت دارید، اگر واجب این است که إجلس فی الغرفة المجاورة، بر او هم قدرت دارید. ولذا می گویند حالا که احراز امتثال ممکن نیست لااقل امتثال احتمالی بکن. در حیات گردش نکن، یا بیا در این اتاق یا در اتاق مجاور که امتثال احتمالی باشد. اینجا هم همینطور است. اذان ظهر که می گویند این آقا بالاخره قدرت دارد بر وضوء به آب، چون آب یکی از این صد تا است و وضوء گرفتن با آن مقدور است. ولذا اتفاقا ممکن است شما وضوء بگیرید با آب هم باشد، ولی احراز امتثال مقدور نیست مگر با تحصیل مقدمات قبل از وقت، عقل می گوید تحصیل مقدمات لازم است. علی القاعده لازم است تا چه برسد به بحث تعلم. اینکه بروی آن کاغذ را از زید بگیری که نوشته آب شماره پنجاهم است، ما گفتیم لازم است، باید بروی قبل از وقت آن کاغذ را از او بگیری که مقدمه مفوته احراز امتثال است. تا چه برسد به تعلم که الان باید تعلم کنی احکام را که احراز امتثال کنی بعد الوقت. که غیر از علی القاعده بودن دلیل خاص هم دارد:

معتبره مسعدة بن زیاد: یؤتی بالعبد یوم القیامة یقال له هلا عملت؟ فإن قال لم اکن اعلم یقال له أ فلا تعلمت حتی تعمل.

این صورت مشکلی ندارد.

صورت دوم: این است که تعلم قبل الوقت مقدمه تمکن از خود امتثال است. اگر تعلم نکنی نماز آیات را، وقتی زلزله شد نماز آیات را بلد نیستی و عاجز هستی از نماز آیات خواندن. نه از احراز امتثال، نماز آیات بعد از زلزله هم واجب فوری است. باید قبل از زلزله بروی تعلم کنی کیفیت و احکام نماز آیات را تا هنگام زلزله متمکن باشی از نماز آیات.

در اینجا آقای خوئی ره فرموده به نظر ما باز تعلم واجب است، برخلاف سائر مقدمات مفوته. اگر بحث تحصیل آب بود، که کسی می داند اگر الان آب را نگه ندارد بعد از وقوع زلزله یا خسوف وکسوف آب ندارد، مهم نیست. آب را بریزید. اما باید تعلم احکام بکنی. چرا؟ بخاطر اینکه اطلاق أفلا تعلمت حتی تعمل شامل این فرض هم می شود.

بله اگر دلیل خاص داشتیم که می گفت إذا زلزلت الارض و کنت قادرا علی صلاة الآیات فصل، بله تعلم لازم نبود. چرا؟ برای اینکه می شد تعلم شرط وجوب. برای اینکه تعلم دخیل در قدرت است و قدرت هم شرط وجوب است. إذا زلزلت الارض و کنت قادرا علی صلاة الآیات، یعنی کنت قادرا حین الزلزال، فصل، خب من یک کاری می کنم که داخل در موضوع این خطاب نمی شوم.

اما فرض این است که دلیل خاص که نداریم که قدرت در ظرف واجب را در خطاب اخذ بکند بگوید إذا زلزلت الارض و کنت قادرا علی صلاة الآیات فصل. اگر اینطور بود دلیل خاص ما قبول می کردیم و تعلم واجب نبود قبل از نماز. اما دلیل خاص که نداریم. ما هستیم و عمومات اشتراط تکلیف به قدرت. آن عمومات عرفا صلاحیت ندارند که خطاب هلا تعلمت را منصرف کند از این موارد. این إذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات را با هلا تعلمت به عرف که بدهی، عرف می گوید تو که نماز آیات نخواندی و نتوانستی هم بخوانی بعد از زلزله، این بخاط ترک تعلم احکام نماز آیات است. روایت می گوید أفلا تعلمت حتی تعمل.

اگر شما مشرب فقهی و اصولی تان این باشد که با خطاب عام لایکلف الله نفسا الا وسعها که بطور عام می گوید قدرت شرط تکلیف است معامله قرینه خاصه بکنید، کأنه مولا در هر خطابی گفته و کنت قادرا، بگوئید درست است که نگفته إذا زلزلت الارض و کنت قادرا، اما لایکلف الله نفسا الا وسعها در قوه همین هست، هیچ فرقی بین دلیل عام بر شرطیت قدرت با دلیل خاص نیست.

اگر این را بگوئید این می شود همان فرمایش آقای خوئی در مصباح الاصول که گفت در این موارد تعلم واجب نیست.

اما این خلاف وجدان است. اگر علی القاعده هم ما می گفتیم در واجب مشروط قبل تحقق شرطه تحصیل مقدمه مفوته لازم نیست، ولی دیگر هلا تعلمت حتی تعمل را به عرف بدهند عرف اشکش جاری می شود. از آن طرف گفته اند إذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات، از آن طرف هم گفته اند یؤتی بالعبد یوم القیامة یقال له هلا عملت؟ فإن قال لم اکن اعلم یقال له أ فلا تعلمت حتی تعمل، فذلک الحجة البالغة، خب این مفادش این است که شما بخاطر ترک تعلم معذور نیستید.

پس در این صورت ثانیه هم ولو مطلب مشکل تر هست ولکن ما ملتزم می شویم که تعلم واجب است.

صورت ثالثه ای هم طردا للباب مطرح شده است نه اینکه فکر کنید بحث مقدمات مفوته است. گاهی واجب مشروط هست، شک داریم شرطش در مستقبل محقق می شود یا نمی شود. برخی مناطق است اصلا معلوم نیست زلزله می آید یا نمی آید. إذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات را به مردم آن منطقه که بگوئیم می گویند ما نمی دانیم اصلا در عمر ما کفاف می کند که ما یک زلزله ای را ببینیم یا نه زلزله مخصوص ایرانی ها هست در بعض مناطقشان. شک دارد. ولی هر لحظه ممکن است زلزله بیاید. اگر زلزله بیاید این بنده خدا یک مسأله از مسائل نماز آیات یاد نگرفته است. می گوید پس بروم یاد بگیرم؟ بعضی ها گفته اند نه، چرا؟ برای اینکه استصحاب می گوید در منطقه تو زلزله نمی آید. استصحاب استقبالی عدم تحقق زلزله.

یکوقت است این استصحاب می دانید تا آخر هم با شما هست. می گوید اگر زلزله هم بیاید شما الحمد لله متوجه نخواهید شد. عیب ندارد، استصحاب کن عدم تحقق زلزله را و نرو مسائل نماز آیات را یاد بگیری. چرا؟ برای اینکه می دانی تا آخر نسبت به وجوب نماز آیات عند الزلزله اصل مؤمّن داری. ترک تعلم برای شما مشکلی ایجاد نکرد. اگر هم شما به خلاف واقع افتادی بخاطر همان اصل مؤمّن است که تا آخر داری.

سؤال وجواب: در جائی که می دانم تا آخر وقت یقین به زلزله پیدا نمی کنم، اینجا تعلم لازم نیست. چرا؟ برای اینکه حتی تعلمت حتی تعمل جائی را می گوید که بخاطر ترک تعلم حکم به خلاف واقع بیفتی. اما اینجا بخاطر عدم علم به موضوع زلزله به خلاف واقع افتادی. یعنی چه؟ یعنی تا آخر عمر شک با تو خواهد بود. چون متوجه نمی شوی زلزله شده است. همیشه حواست به عبادت است و اگر زلزله هم بشود متوجه نمی شوی وکسی هم به تو نمی گوید. خب می دانی تا آخر استصحاب عدم زلزله با شما هست، و این استصحاب است که مؤمن از وجوب نماز آیات خواندن است. پس شما بخاطر این اصل موضوعی عدم تحقق زلزله که همواره جاری خواهد شد و تا آخر هم جاری خواهد کرد، این استصحاب موضوعی است که شما را چه بسا به خلاف واقع می اندازد. اینکه اشکال ندارد. یعنی آخرش این است که شما اگر یک دوره بحث صلاة الآیات عروة الوثقی را تعلم هم بکنی ولی فرض این است که تا آخر شک داری در تحقق زلزله و نماز آیات نخواهی خواند. خب این تعلم به چه دردت خورد؟. آقا می گوئید تعلم واجب، من کار و زندگی ام را رها کردم رفتم از عروة الوثقی نماز آیات یاد گرفتم، ولی می دانم این تعلم احکام نماز آیات مشکلی را حل نمی کند. چون من تا آخر عمرم استصحاب می کنم عدم زلزله را و آن استصحاب می گوید لازم نیست نماز آیات بخوانی. خب من آن احکام را برای چه وقتی تعلم کردم. پس معلوم است که اینجاها تعلم لازم نیست. تعلم در جائی لازم است که اگر ترک کنی تعلم را، بخاطر ترک تعلم به خلاف واقع می افتی. در اینجا من بخاطر اینکه تا آخر عمر اصل موضوعی عدم زلزله خواهم داشت چه بسا به خلاف واقع افتادم، اینکه ربطی به بحث تعلم ندارد. حالا که من می دانم تا آخر عمر استصحاب عدم زلزله خواهم داشت، یا استصحاب عدم استطاعت خواهم داشت و هیچوقت علم پیدا نمی کنم به استطاعت برای حج، چه لزومی دارد احکام حج را یاد بگیرم؟ چون احکام حج را یاد بگیرم به چه درد من می خورد. من که استصحاب خواهم کرد عدم استطاعت را تا آخر عمرم و حج نخواهم رفت و وجوب حج بر من منجز نخواهد شد.

مفاد هلا تعلمت این است که ترک تعلم معذر نیست، اما اینکه اصل موضوعی تا آخر عمر جاری کنی و بخاطر اصل موضوعی عدم تحقق استطاعت به حج نروی او که مشکلی ندارد. وقتی شما از ناحیه دیگر اصل مؤمّن داری برای وجوب حج، می دانی وجوب حج بر تو منجز نخواهد شد چه تعلم کنی احکام حج را و چه نکنی، می دانی وجوب نماز آیات بر تو منجز نخواهد شد چون تا آخر استصحاب عدم زلزله خواهی داشت چه تعلم کنی احکام نماز آیات را و چه نکنی، پس شما با ترک تعلم به مخالفت یک تکلیف منجزی دچار نشدی.

سؤال وجواب: تعلم احکام را می گوید. تعلم اینکه زلزله رخ می دهد یا نه که جزء تعلم احکام نیست.

اما جائی که فعلا من استصحاب می کنم عدم زلزله را تا آخر عمر، ولی زلزله ممکن است بیاید من را یک متر آن طرفتر پرت کند، هر چه هم می خواهم بگویم من یقین ندارم به تحقق زلزله می بینم نمی توانم این حرف را بزنم، خب دیگر زلزله از این زلزله شش ریشتری بالاتر. بله الان استصحاب می کنیم عدم تحقق زلزله در قم را تا آخر عمرمان، خیلی خوب است دلمان را خوش کنیم به این استصحاب. ولی اگر فردا زلزله شد آن موقع باز ما مطمئنیم که استصحاب عدم زلزله داریم، یا نه آن موقع شاید علم به زلزله پیدا کنیم. و اگر علم به زلزله پیدا کردیم آنجا است که نماز آیات نخواندن ما بخاطر این یادنگرفتن های الان ما است که نرفتیم نماز آیات را یاد بگیریم. چرا؟ برای اینکه الان استصحاب کردیم عدم تحقق زلزله را الی آخر عمر، ولی این استصحاب تضمین نیست که در وقت زلزله هم به درد ما بخورد و جاری بشود. فقط فعلا استصحاب استقبالی جاری کردیم. آیا این استصحاب استقبالی عدم تحقق زلزله یا استطاعت و امثال ذلک می تواند برای اینکه ما تعلم نکنیم احکام نماز آیات را، تعلم نکنیم احکام حج را، آیا می تواند این استصحاب عدم ابتلاء فی المستقبل بالزلزلة و الاستطاعة و نحو ذلک به درد بخورد یا نه؟

سؤال وجواب: یکوقت می دانی که تا آخر عمر شک داری در تحقق استطاعت. می دانی تا آخرین نفس هم استصحاب می کنی عدم تحقق زلزله یا استطاعت را. یکوقت نه، فعلا استصحاب می کنی عدم تحقق استطاعت و زلزله را، ولی فردا اگر این موضوع پیش بیاید چه بسا علم پیدا می کنی به تحقق زلزله و استطاعت، آنجا که دیگر نمی توانی استصحاب کنی.

در این مورد آیا می شود من با استصحاب عدم تحقق زلزله یا استطاعتی که امروز جاری می کنم و می گویم استصحاب می کنم که زلزله یا استطاعت تا آخر عمر من پیش نمی آید، ولی احتمال می دهم فردا مستطیع بشوم یا فردا زلزله بشود و آن موقع علم پیدا کنم به تحقق زلزله و استطاعت، واگر آن روز علم پیدا کنم باید نماز آیات بخوانم و باید حج بروم و بخاطر اینکه الان تعلم نکردم آن روز مسأله نمی دانم و مشکل پیدا می کنم.

آیا می توانم به این استصحاب عدم ابتلاء فی المستقبل که استصحابی است که تضمین ندارم که تا آخر جاری بشود، شاید فردا که مبتلا شدم علم به ابتلاء پیدا کنم و دیگر این استصحاب به درد نخرد، فعلا استصحاب می کنم عدم ابتلاء فی المستقبل را، آیا می توانم با این استصحاب ترک کنم تعلم احکام نماز آیات یا حج را، یا نمی شود.

شبهه ای که هست این است که: چه اشکالی دارد، استصحاب می کنم الان عدم ابتلاء فی المستقبل را به موضوع نماز آیات یا وجوب حج، فعلا تعلم نمی کنم. حالا اگر چند روز بعد علم پیدا کنم به تحقق موضوع آنوقت هم می گویم خدایا ما تا حالا استصحاب کردیم تعلم نکردیم، حالا هم که علم پیدا کردیم به وقوع زلزله، قادر نیستیم بر نماز آیات؟ آیا می توانم همچنین کاری بکنم؟ بعضی ها گفته اند چه عیب دارد بکن.

علماء وبزرگان گفته اند نخیر، با طناب استصحاب عدم ابتلاء فی المستقبل به چاه نروید وتعلم را ترک نکنید. چرا؟ وجوهی ذکر کرده اند:

یک وجه این است که می گویند: علم اجمالی داریم. علم اجمالی داریم که ما مبتلا خواهیم شد به بعضی از موضوعات در مستقبل. حالا علم تفصیلی به وقوع زلزله نداریم اما علم اجمالی داریم حالا که یا زلزله که موضوع نماز آیات است یا استطاعت که موضوع حج است یا بلوغ مال حد النصاب که موضوع زکات است، بالاخره علم اجمالی داریم به یکی از این موضوعات در آینده مبتلا خواهیم شد. وقتی علم اجمالی داریم که در آینده مبتلا می شویم به یک سری موضوعات تکالیف که اگر الان یاد نگیریم در وقت خودش نمی توانیم تعلم کنیم نمی توانیم احتیاط کنیم، علم اجمالی منجز خواهد بود.

اقول: این وجه خوبی است به شرط اینکه علم اجمالی منحل نشود. اگر علم اجمالی باشد به ابتلاء به برخی از موضوعات فی المستقبل، علم اجمالی منجز است. علم اجمالی به ابتلاء به بعضی از موضوعاتی که اگر الان احکامش را یاد نگیرم در وقت خودش نمی توانم یاد بگیرم و نمی توانم هم احتیاط کنم. اگر همچنین علم اجمالی ای داشتیم بلااشکال منجز است. ولی خیلی مواقع علم اجمالی منحل می شود. آدم نسبت به یک سری مسائل که در معرض ابتلاءش هست و نزدیک است به شئونش، مثلا فرض کنید که کشاورز علم اجمالی دارد که در مسائل کشاورزی مبتلا خواهد شد به برخی از احکام، یا تاجر علم اجمالی دارد در احکام تجاری مبتلا خواهد شد به برخی از احکام، ولی مطالبی است دور از دسترس وبعید از ابتلاء، در معرض ابتلاء نیست. مثلا الان ما علم اجمالی نداریم به اینکه راجع به تجارت میلیاردی مبتلا خواهیم شد به برخی از احکام. نه، علم اجمالی ما این است که ممکن است لباسمان آلوده بشود به یک چیزی که نمی دانیم پاک است یا نجس، یا اصابه بولٌ نمی دانیم با آب کر دو بار بشوییم یا یک بار. این چیزهای معمولی روزمره زندگی. اما اینکه مبتلا بشویم به تجارت میلیاردی و اینها ولو احتمالش دور از دسترس است و طرف علم اجمالی نیست. ولذا اگر واقعا علم اجمالی داشتیم بله منجز است، اما علم اجمالی همه جا نیست. ببینیم حکم بقیه وجوه چیست.